سبک زبانی غزلیّات سعدی

عبدالوحید جعفری *

چکیده

در نوشتهٔ حاضر، غزلیّات سعدی، در سطح زبانی، در سه مقولهٔ آوایی، لغوی و نحوی، مورد دقّت و بررسی قرار گرفته است؛ سطح آوایی شامل مسایل کلّی مربوط به تلفّظ می‌شود، مانند: تبدیل مصوّت‌ها و صامت‌ها که اختصاص دارد به قاعدهٔ ابدال و حذف که شامل حذف صامت همزه، صامت میانی و پایانی و حذف یکجای صامت و مصوّت و حذف « **ی**» میانجی می‌شود و عنوان هایی چون اسکان صامت متحرّک و اسکان ضمیر و قاعدهٔ امالـه نیز به همین مقوله اختصاص یافته، بسامد بالای گروهی از واژه‌ها و کاربرد برخی کلمات عربی به جای فارسی معمول، کاربرد لغات عربی، ساختن مصدر با «**ی**» مصدری در کلمات عربی در سطح لغوی جای گرفته و سطح نحوی غزلیّات به ساخت‌های غیر متعارف و طرز جمله‌بندی و آنچه که مربوط به نحو زبان است، پرداخته و نیز بررسی ازمنهٔ افعال، وجوه افعال، مصادر و اتّصالات ضمیر در نقش‌های مختلف در اشعار و نیز وابسته‌های فعل و نحوهٔ بکار گیری آن در ابیات هم در این مقوله مورد دقّت و بررسی قرار گرفته است.

کلید واژه‌ها:

سبک، زبان، ساختار، نقد، ادب، غزل

* - عضو هیات علمی گروه زبان و ادبیّات فارسی، واحد زنجان، دانشگاه آزاد اسلامی، زنجان ، ایران.

تاریخ وصول: ۹۳/۰۸/۱۹ تاریخ پذیرش: ۹۳/۱۱/۱۸

Archive of SID

www.SID.ir

پیشگفتار

واژهٔ «سبک» مصدر ثلاثی مجرّد عربی به معنی گداختن و ریختن و قالب گیری کردن زر و نقره و «سبیکه» به معنی پارهٔ زر و نقرهٔ گداخته وقالب گیری شده، مشتقّ از آن است. (غلامرضایی،۱۳۷۷: ۱۱)

معادل این کلمه در عربی «اسلوب و اسلوبیه» و در زبان های اروپایی style مشتقّ از stylus لاتین قدیم است که در معنی قلم کنده کاری و حجّاری بوده است و در مورد نثر فارسی هم که می گویند کسی قلم خوبی دارد کم و بیش همان معنی سبک را می‌دهد و در مورد شعر بیشتر سبک و شیوه را به کار می‌برند و شاعران و نویسندگان گذشتهٔ ادب فارسی معادل سبک را با الفاظی چون طرز غریب، روش، سیاق، طریق، نمط و شیوه بیان داشته‌اند. (بهار، ۱۳۸۲: ج اوّل مقدّمه) سعدی در بوستان واژهٔ «شیوه» را در معنی سبک استفاده کرده است و از زبان عیب جویی که او را فقط در شیوهٔ زهد و طامات و پند استاد می‌داند نه در سبک حماسی، می‌گوید : ... که فکرش بلیغ است و رایش بلند/ در این شیوهٔ زهد و طامات و پند / نه در خشت و کوپال و گرز گران / که آن شیوه ختم است بر دیگران. (سعدی، ۱۳۸۱: ۲۵۰)

دکتر شمیسا با تفکیک دو سویه (حافظ و فردوسی یا صائب و سعدی) سبک را حاصل مقایسه می داند. (شمیسا،۱۳۸۶: ۱۵) و دکتر شفیعی نیز سبک را حاصل مقایسه دانسته و مسألهٔ فرم و انحراف از فرم را برای سبک قایل شده و هیچ نوشته را بدون سبک تلقّی نکرده است (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۱: ۶۵۴) و این با نظر ارسطو موافق است که سبک را چیزی اضافه بر فکر و جزء لاینفکّ سخن قلمداد می‌کند. با اینکه مفهوم سبک از امور بدیهی شمرده می‌شود، امّا تعریف جامع و مانع آن دشوار می‌نماید. تعاریف متعدّد سبک شناسان از سبک ناظر بر همین دشواری تعریف آن است که هر یک گوشه‌ای از حقایق مفهوم سبک را روشن می‌کند. «در دیدگاه ارسطویی سبک محصولی از عوامل متعدّد است که در اثری جمع می شود و آن را از آثار مشابه متمایز می‌کند؛ بنابراین دیدگاه، به تعداد آثار، سبک وجود دارد». (شمیسا، ۱۳۸۵: ۱۳) از نظر بوفن، سبک نظم و تحرکی است که مردم در اندیشه‌های خود به وجود می‌آورند. برخی دیگر از تعاریف سبک را از نظر سبک شناسان به نقل از کتاب «دربارهٔ ادبیّات و نقد ادبی» می‌آوریم تا حقایق دیگری از سبک روشن شود:

Archive of SID

www.SID.ir

سبک انحرافی است از کلام منطقی. سبک انحرافی است از زبان معیار. سبک آرایش روی اندیشه است که قابل تفکیک می‌باشد. سبک امور اظهاری زبان است از نظر محتوای عاطفی آن و سبک شناسی مطالعه این امور است. سبک عبارت است از انتخابی از منابع مختلف زبان. سبک چهرهٔ بیرونی ذوق و قریحهٔ شاعر است. سبک خود انسان است. سبک چهرهٔ روح است. سبک تداوم است. سبک مجموعهٔ جریان‌هایی است که نویسنده برای بیان فکر و اندیشهٔ خود به کار می‌بندد. سبک روش خاصّ بیان هر فرد است برای اظهار افکار و عواطف و احساسات خود. سبک بیان هر کس مانند آهنگ صدای او منحصر به فرد است. سبک شیوهٔ خاصّ یک سخنور یا یک اثر یا مجموعهٔ آثار ادبی است. سبک عبارت است از طرز بیان مافی الضّمیر. (فرشیدورد ۱۳۷۸: ۶۵۴)

مکاتب سبک شناسی: سخن سنجان بعد از ارسطو تحت نظریهٔ سبک شناسی او سبک را به عالی، متوسّط و بد تقسیم کردند و مطالب بسیاری در کتاب‌های فنّ سخنوری خود به ویژه دربارهٔ مختصات سبک عالی نوشتند امّا هنوز مسألهٔ سبک جزئی از سخنوری محسوب می‌شد. در قرن نوزدهم بر اثر پدید آمدن سبک رمانتیک، فنونی چند از سخنوری جدا شد که سبک شناسی نیز یکی از آن‌ها بود و کسانی چون بوفن، سنت بو، دالامر، شاتو بریان و دیگران در تکوین این فنّ کمک کردند. در قرن بیستم، سبک شناسی تحت تأثیر زبان شناسی قرار گرفت و با انتشار کتابی از «شارل بالی» در سبک شناسی چهار مکتب به وجود آمد: «سبک شناسی توصیفی» که واضع آن شارل بالی سوئیسی (۱۹۴۶-۱۸۶۵)، پایه‌گذار سبک شناسی جدید، شاگرد فردینان دوسوسور (۱۹۱۳-۱۸۷۵) یعنی پدر زبان شناسی جدید بود، سبک شناسی تکوینی که نمایندهٔ بزرگ آن لئواشپیزر است که معتقد است سبک شناسی پلی است بین ادبیّات و زبان شناسی و از طریق اثر ادبی می‌توان آن را به درون جان نویسنده و شاعر برد و زوایای روح او را کشف و علل تکوین اثر را معیّن کرد؛ «سبک شناسی «نقش گرا» که رویکردی است در زبان شناسی مبتنی بر آراء کسانی چون آندره مارتینه، فرث و هالیدی که زبان را یک ابزار اجتماعی می‌دانند تا یک نظام منزوی و این بحث را در خدمت سبک شناسی به کار می‌برند و سبک شناسی ساختگرا که در قرن بیستم تحت تاثیر فرمالیسم و مکتب پراگ به وجود آمد. کلودلوی استروس در انسان شناسی، میشل فوکو در سخن فلسفی و فلسفه علم، ژاک لاکان در روانکاوی و رولان بارت در

Archive of SID

www.SID.ir

سخن ادبی به شکل، همچون «مجموعهٔ مناسبات درونی عناصر ساختار» اهمّیّت ویژه‌ای قابل شدند و در نوشته‌ها و درس‌هایشان آن را مدام دقیق‌تر بیان نمودند و مبانی ساختگرایی را پایه ریزی کردند و توسّط کسانی چون تودورف، ژنت کرسیتواو اکومیل دیفاتر، کریستان متز و دیگران به اوج و منزلت کنونی خود رسید)). (احمدی، ۱۳۸۴: ۱۸۱)

((سبک شناسی ساختاری بر یک اصل سادهٔ زبان شناسی استوار است. این اصل گرچه اکنون زبان زد خاصّ و عامّ است در گذشته چندان معمول نبوده است. چکیدهٔ دقیق و روشن این اصل زبان شناختی را می‌توان به این ترتیب مطرح ساخت: عناصر یک متن، یا به طور کلّی یک پیام را هرگز نباید موضعی دانست بلکه این عناصر را همواره باید اجزای سازندهٔ کارکردی یک مجموعهٔ پویا، یعنی اجزای یک نظام به شمار آورد. به زبان فنّی‌تر، بررسی زبان شاعرانه فقط وقتی ساختاری گفته می‌شود که عناصر فردی، چه تازه و چه کهنه، جدا جدا مورد بررسی قرار نگیرد بلکه همهٔ این عناصر در ارتباط متقابل و پس از هر کاری در ارتباط آن‌ها با کلیّت ساختاری بزرگ‌تری که معنای ویژهٔ آن‌ها را به آن‌ها داده است بررسی شود؛ زیرا هر واحد سبکی چون بالقوه همهٔ معانی عناصر تازه و کهنه را در بردارد، پس به تنهایی معنا ندارد)). (غیاثی، ۱۳۸۶: ۵۶)

« متن ادبی ساختاری دارد که نمی‌توان آن را به مجموع عناصر سازندهٔ اثر فروکاست. به همین جهت بررسی ساختار فقط با روش ویژهٔ تفسیر سبک شناسی مقدور است. دیگر نمی‌توان با تنظیم سیاههٔ فنون و بلاغت، آن بررسی را پایان یافته پنداشت بلکه باید کارکرد سبک شناختی پیوندهای متن را روشن ساخت» . (همان: ۵۷)

غزلیّات سعدی در سه سطح زبانی، ادبی و فکری مورد بررسی قرار می‌گیرد و سطح زبانی چون مقولهٔ گسترده‌ای است آن را به سه سطح کوچک‌تر؛ آوایی، لغوی و نحوی تقسیم می‌کنیم؛ مسایل کلّی مربوط به تلفظ و همچنین ابزارهای موسیقی آفرین متن در سطح آوایی و بسامد به کارگیری لغات پهلوی، درصد استعمال لغات عربی به جای واژه‌های فارسی معمول و غیره در سطح لغوی و ویژگی‌های ساختاری جمله‌ها و اجزای سازندهٔ آن و ... در سطح نحوی، مسایل مربوط به علم بیان و بدیع معنوی در سطح ادبی و مضامین تکراری غزلیّات در سطح فکری طبقه‌بندی می‌شود که در این بخش فقط به سبک زبانی غزلیّات می‌پردازیم و ادامهٔ مطالب در بخش‌های بعدی ارائه می‌گردد:

Archive of SID

www.SID.ir

۱ – مختصّات آوایی غزلیّات:

***تبدیل مصوّت**: در هجای آخر کلمه (یا کلمهٔ شامل یک هجا که با صامتِ **ه** (ملفوظ) ختم شده باشد) غالباً الف ممدود (مصوّت ā) به فتحه (مصوّت a) تبدیل می‌شود و این همان است که ادیبان آن تخفیف می‌خوانند:

- (سیاه ← سیه)

آن کیست که پیراهن خورشید جمالش از مشک سیه دایرهٔ نیمه کشیدست

غ . ۶۱

«در کلماتی که پس از الف ممدود یک واک خیشومی (م . ن) قرار دارد همین ابدال واقع می‌شود»: **(ناتل خانلری، ۱۳۸۲، ج۲: ۵۲)**

(درمانده ← درمنده)

نشاید خرمن بیچارگان سوخت نمی باید دل درمندگان خَست

غ . ۶۳

- او ←و (فراموش ← فرامُش)

سعدی ز فراق تو نه آن رنج کشیدست کز شادی وصل تو فرامش کند آن را

غ . ۱۸

در مواردی، به ضرورت وزن، هجای بلند «او» را «اُ» باید تلفظ کرد بدون تغییر در نوشتار: بازو:

چون کمان در بازو آرد سرو قد سیم‌تن آرزویم می کند کاماج باشم تیر را

غ . ۱۰

——- ای← (ایستاده‌ام ← استاده‌ام):

من صید وحشی نیستم در بند جان خویشتن گر وی به تیرم می زند استاده ام نشاب را

غ . ۸

- حذف صامت همزه: «مصوّت‌های کوتاه فتحه، ضمّه، کسره در آغاز (که همیشه صامت همزه پیش از آن قرار دارد) گاهی بعد از صامت نخستین قرار می‌گیرند

Archive of SID

www.SID.ir

(به عبارت دیگر همزهٔ متحرّک آغاز کلمه حذف و حرکت آن به صامت بعدی داده می‌شود) و این حال را نیز تخفیف خوانند» : **(همان: ۶۰)**

افگار ← فگار

از دســـت زمانـــه در عـــذابم　　زان جـــان و دلـــم همی فگارست

غ . ۶۷

- حذف صامت میانی و پایانی

- چهار ← چار

حور عین می گذرد در نظر سوختگان　　یا مه چارده یا لعبت چین می گذرد

غ . ۱۷۹

- پادشاه ← پادشا

نه ملک پادشا را در چشـــم خوبرویان　　وقعی است ای برادر نه زهد پارسا را

غ . ۷

- حذف صامت و مصوّت:

میفکن ← مفکن

تو دوستی کن و از دیده مفکنم زنهار　　که دشمنم ز برای تو در زبان انداخت

غ . ۳۱

- حذف «ی» میانجی:

جفایت ← جفات

از هر جفات بوی وفایـــی همی دهد　　در هر تعنتیت هزار استمالـــت است

غ . ۵۵

- اسکان متحرّک:

مفُروش ← مفروش

سعدی اندر کف جلاّد غمت می گوید　　بنده‌ام بنده به کشتن ده و مفروش مرا

غ . ۱۶

- اسکان ضمیر: «مراد از اسکان ضمیر این است که مصوّت آغاز ضمیر را (که

Archive of SID

www.SID.ir

همواره قبل از آن همزه است)حذف می‌کنند، یعنی؛ همزه و مصوّت حذف می‌شود وضمیر به کلمهٔ قبل می‌چسبد» **(شمیسا، ۱۳۸۶: ۲۷۳)**

سیمینش ← سیمینش

مرد راضی است که در پای تو افتد چون گوی تا بداند که به آن ساعد سیمینش به چوگان بزنی

غ.۶۰۷

- اماله: کلمه‌های ممال در غزلیّات بسیار اندکند مگر در یک غزل که ضرورت قافیه سبب استفاده از این قاعدهٔ زبانی گردیده است:

متناسبند و موزون حرکات دلفریبت متوجّه است با ما سخنان بی‌حسیبت

غ. ۲۹

- تشدید مخفّف :

شکر ← شکّر

کس ندیدست آدمیزاد از تو شیرین‌تر سخن شکّر از پستان مادر خورده‌ای یا شیر را

غ . ۱۰

۲- مختصّات لغوی غزلیّات

- بسامد بالای برخی از واژه‌ها:

- نظر: این واژه یکی از پر کاربردترین لغات در غزلیّات و از جملهٔ اصطلاحات صوفیه است، و آن «توجّه و دقّت در امور حقایق موجودات است. نیز توجّه الهی بر سالک راه حقّ و توجّه بنده به حقّ را گویند وگفته‌اند: نظر دو است نظر انسانی و نظر رحمانی. نظر انسانی آن است که تو به خود نگری و نظر رحمانی آن است که حقّ به تو نگرد و تا نظر انسانی از تو رخت برندارد، نظر رحمانی به دلت نزول نکند». **(سجّادی، ۱۳۷۳)** سعدی به هر دو گونهٔ آن در غزلیّات توجّه دارد و از واژه‌های مورد علاقهٔ اوست:

نظر خدای بینان طلب هوا نباشد سفر نیازمندان قدم خطا نباشد
همه‌وقت عارفان را نظراست و عامیان را نظری معاف دارند و دوم روا نباشد

غ . ۱۹۷

Archive of SID

www.SID.ir

چه کسی که هیچ را به تو بر نـظر نباشد که نه در تو باز ماند مگرش بصر نباشد
غ . ۲۰۰

– **عجب:** «به نظر می‌رسد که (سعدی) از مکانیزم تولّد تعجّـب در ذهـن آگـاهی داشـته و آشکارا فراوان این صنعت (پارادکس) را به کار می‌گرفته اسـت» **(ذکـر جمیـل سـعدی،۱۳۷۷، ج۲: ۲۶۵)**: این سخن دکتر سروش در باب سعدی است و جای تعجّب ندارد شـاعری کـه ایـن همـه حالت‌های تعلیق در شعرش دیده می‌شود واژهٔ «عجب» نیز در کلامش بیشتر کاربرد یابد:

آن عجب نیست که سرگشته بود طالب‌دوست عجب این است که من واصل سرگردانم
عجـب از طبـع هوسـناک منـت مـی‌آیـد من خود از مردم بی طبع عجب می‌مانم
غ . ۴۱۳
یا: عجبـت نیایـد از مـن سـخنان سـوزناکم عجب است اگر بسوزم چو برآتشم‌نشانی
غ . ۶۱۷

– اسامی اعضای بدن: و ترکیبات آن در غزلیّات سعدی بسامد بالایی دارد و واژهٔ دست از همهٔ آن‌ها بیشتر کاربرد یافته است:

ز دست رفته نه تنها منم درین سـودا چه دست ها که زدست تو بر خداوند است
غ. ۶۰
یا: از دامن تو دست ندارم که دست نیست بر دستگیر دیگرم ای دوست دسـت گیر
غ . ۳۰۷

واژه‌های شیرین، مگس، احتمال، دوست و سرو نیز از بسامد قابل ملاحظه‌ای برخوردارند:

حکایت از لب شیرین دهان سـیم انـدام تفـاوتی نکنـد گـر دعاسـت یـا دشـنام
غ . ۲۵۷
من دگر شعر نخواهم که نویسم کـه مگـس زحمتم می‌دهد از بس که سـخن شـیرین‌اسـت
غ . ۸۷
احتمال نیش کردن واجب است از بهر نوش حمل کوه بیستون بر یاد شیرین بار نیست
غ ۱۱۷

Archive of SID

www.SID.ir

■ **کاربرد برخی لغات در معنی خاص:**

– افسوس (ریشخند) / اندیشه (ترس) / ترسیدن (یقین داشتن) / خوب و خوش (زیبا):

افسوس خلق می شنوم در قفای خویش کاین پخته بین که بر سر سودای خام شد
غ . ۲۱۱

مرا به عشق تو اندیشه از ملامت نیست وگر کنند ملامت نه بر من تنهاست
غ . ۴۳

زین‌دست که دیدار تودل می‌برد ازدست ترسم نبرم عاقبت از دست تو جان را
غ . ۱۸

اکبر و اعظم خدای عالم و آدم صورت خوب آفرید و سیرت زیبا
غ . ۱

■ استعمال برخی واژه‌های عربی به جای کلمات فارسی معمول:

مخلّص (رها و آزاد):

نه چنان در کمند پیچیدی که مخلّص شود گرفتارت
غ . ۳۶

صمّا (سخت یا خارا):

حاجت موری به علم غیب بداند در بن چاهی به زیر صخرهٔ صمّا
غ . ۱

در همین غزل (خارا) را استفاده کرده است.

خصم (دشمن):

اگرم تو خصم باشی نروم ز پیش تیرت وگرم تو سیل باشی نگریزم از نشیبت
غ . ۲۹

اعدا و احباب (دشمنان و دوستان):

گر بی‌وفایی کردمی یرغو به قاآن بردمی کان‌کافر اعدا می‌کشد وین‌سنگدل احباب را
غ . ۸

Archive of SID

www.SID.ir

استعمال لغات عربی با بسامد بالا: مستأنس، مستوحش، ذنب، معفو، معظم، محقّر، مستظهر، جوف، محمل، و بعضی از جمله‌های عربی که در فارسی نقش قید را در جمله ایفا می‌کنند مانند: یعلم الله، لوحش الله، یا شبه جمله مانند علی الدوام و ...

- تحمّل کن جفای یـــار ســـــعدی — که جـور نیکـوان ذنبـی اسـت معـــفو
غ . ۴۷۹

- بهشتی صورتی در جوف محـــــمل — چـو برجـی کافتـابش در میـان اسـت
غ . ۸۱

- یعلم الله که گر آیی بـه تماشـا روزی — مردمان از در و بامـت بـه تماشـا آینـد
غ . ۲۵۴

- ساختن مصدر یا «ی» مصدری در کلمات عربی:

مشتاقی، صبوری، صاحبی، خصمی و ...:

مشتاقی و صبوری از حدّ گذشـت یـارا — گر تو شکیب داری طاقت نمانـد مـا را
غ . ۷

۳ – مختصّات نحوی غزلیّات

- استعمال افعال در معنی خاصّ:

– افتادن در معنی با کسی سر و کار داشتن یا درگیر شدن:

من‌که با مویی به قوّت بر نیایم ای عجب — با یکی افتاده ام کـو بگسـلد زنجیـر را
غ . ۱۰

و نیز در معنی مناسب بودن:

قبای خوشتر از این در بدن توانـــد بود — بـــدن نیفتـــد ازیـــن خـــوبتر قبـــایی را
غ . ۲۱

– خاستن در معنی حاصل شدن:

از خـــون پیـــاده ای چـــه خیـــزد — ای بر رخ تـــــو هـزار شـه مـــات
غ. ۲۸

Archive of SID

www.SID.ir

و نیز مصادر افعال برکردن در معنی باز کردن و روشن کردن / دانستن در معنی شناختن و توانستن / دیدن در معنی تشخیص دادن / ریختن در معنی پوسیدن / زدن در معنی مقابله کردن و ... .

- استعمال برخی افعال مرکّب خاصّ:

احتمال کردن در معنی تحمّل کردن:

به عشق روی نکو دل کسی دهد سعدی که احتمال کند خوی زشت زیبا را

غ . ۱۹

و ازین قبیل است : اقرار آوردن (غ. ۴۶)، اندوخته داشتن (غ. ۱۸)، تاختن کردن (غ. ۴۲۵)، تحوّل کردن (غ. ۱۷۹)، تربیت شنیدن (غ . ۷۱)، حدیث کردن (غ . ۸۴) و ...

- کاربرد افعال لازم یک شخصه:

– خبرم نیست:

چنان به موی توآشفته‌ام به بوی تو مست که نیستم خبر از هرچه در دوعالم هست

غ . ۴۰

همچنین افعال تبم گرفت (غ . ۳۳)، عیبم مکن (غ . ۲۲)، آرزویم می‌کند (غ . ۱۰)، غیرتم آید (غ . ۳) و ...

- ساخت فعل و مصدر از بن مضارع نه ماضی:

– گستریدن:

ما خود افتادگان مسکینیم حاجت دام گستریدن نیست

غ . ۱۲۴

جهانیدن (غ . ۱۳۸) و نگریدن (غ . ۶۱) نیز ازین قبیل است.

- کاربرد « همه » بدون کسرهٔ اضافه در همهٔ موارد :

هنوز با همه دردم امید درمان است که آخری بود آخر شبان یلدا را

غ . ۴۸

قصّهٔ دردم همه عالم گرفت در که نگیرد نفس آشنا

غ . ۲

Archive of SID

www.SID.ir

■ کاربرد ماضی نقلی با ساخت قدیمی:

آفریدستند:

ویـن عشـــق تـو در مـن آفریدســـتند هرگـز نـــــرود ز زعفـــــران زردی

غ . ۵۳۴

یا: بیار ای باغبان سروی به بالای دلارامم که باری من ندیدستم چنین گل در گلستانی

غ . ۶۱۱

■ کاربرد مضارع التزامی به جای اخباری و بالعکس:

- برسد ← می‌رسد:

هم این حکایت روزی به دوستان برسد که سعدی از پی‌جانان برفت و جان انداخت

غ . ۳۱

می نگرند ← بنگرند :

از بهر خدا روی مپوش از زن و از مرد تا صنع خدا می نگرند از چپ و از راست

غ . ۴۶

■ کاربرد فعل مجهول به صورت سوّم مشخص و امروزی:

کشته شود:

گر برقعی فـرو نگـذاری بـدین جمـال درشهر هرکه کشته شود در ضمان تست

غ. ۵۶

نهاده است:

آینـه‌ای پـیش آفتـاب نهـاده اســـــت بر در آن خیـــمه یا شـعاع جبیـن است

غ . ۸۶

گمان برند (سوّم شخص):

اگر برهنه نباشی که شـخص بنمایـــی گمان برند که پیراهنـت گـل آکندسـت

غ . ۶۰

■ کاربرد فعل اصلی از مصدر «بایستن»:

کامجویان را ز ناکامی چشیدن چاره نیست بر زمستان صـــــبر باید طالب نوروز را

غ . ۱۲

Archive of SID

www.SID.ir

یا :چمن امروز بهشت است و تو در می بایی تا خلایق همه گویند که حورالعین است

غ . ۸۷

- منفی کردن با «نا» به جای «نـ»:

تـــرا نادیـــدن مـــا غـــم نباشـــد کـه در خیلـت بـه از مـا کـم نباشـد

غ . ۲۰۳

- کاربرد فعل مرکب به جای بسیط:

بوسه دادن (بوسیدن):

وانگه که بـه تیـرم زنـی اوّل خبـرم ده تا پیشترت بوسه دهم دست و کمان را

غ . ۱۸

از این قبیل است: نوش کردن (نوشیدن) و اندیشه کردن (اندیشیدن) در غزل های ۱۸ و ۷۵.

- کاربرد «ی» استمرار:

من مرغکی پربسته‌ام زان در قفس بنشسته‌ام گر زانکه بشکستی قفس بنمودمی پرواز را

غ . ۱۱

- آوردن «ب» بر سر فعل ماضی:

گویی دو چشم جادوی عابد فریـــب او بر چشم من به سحر ببستنـــد خواب را

غ . ۹

- کاربرد فعل امر بدون «ب»:

رفتیـــم اگر ملول شدی از نشست ما فرمای خدمتـــی که بر آید ز دســـت ما

غ . ۲۳

- مقدّم داشتن «می» بر «نـ» نفی:

من چرا دل به تو دادم که دلم می‌شکنی یا چه کردم که نگه باز به مـــن می نکنی

غ ۶۰۷

- «همی» به جای «می» به ندرت:

چشم کوته نظران بر ورق صورت خوبان خط همی بیند و عارف قلـــم صنع خدا را

غ . ۶

Archive of SID

www.SID.ir

■ کاربرد «بهل تا» به شکل مخفف «بتا»:

بتا هلاک شود دوست در محبّت دوست که زندگانی او در هلاک بودن اوست

غ . ۸۹

■ کاربرد فعل «مکن» با حذف اجزا برای تحذیر:

ندانمت که اجازت نوشت و فـــتوا داد که خون خلق بریزی مکن که کس نکند

غ . ۲۳۹

■ جمع بستن کلمات عربی با «ان» فارسی:

همـــــه قبیلهٔ من عالمان دین بودنـــد مرا معلّم عشق تو شاعـــــری آموخت

غ . ۳۲

■ جمع بستن اسم معنی با «ان»:

تنها دل من است گرفتار غـــــمان یا خود درین زمانه دل شادمان کم است

غ . ۷۵

■ جمع بستن غیر ذوالعقول با «ان»:

چشمان ترک و ابروان جان را به ناوک می زنند

یا رب که داده ست این کمان آن ترک تیرانداز را

غ . ۱۱

■ آوردن فعل جمع برای « هر ... »:

گر تو شکر خـــنده آستـین نفـشانی هر مگسی طوطـــیی شـــوند شکـرخـا

غ . ۳

■ آوردن فعل مفرد برای کلمهٔ «مردم»:

توبه کند مردم از گـــــناه به شعـبان در رمضان نیز چشم های تو مست است

غ . ۵۴

■ استعمال وجه مصدری با بسامد بالا:

مصدر مرخّم:

تو بت چرا به معلّم روی که بتگر چین به چین زلف تو آید به بتگری آموخت

غ . ۳۲

Archive of SID

www.SID.ir

یا: بی تو حرام است به خلوت نشست حیـف بود در به چنین روی بست

غ . ۳۹

مصدر کامل:

تو را در آینه دیدن جمال طلعت خویش بیان کند که چه بودست نا شکیبا را

غ . ۴

علاوه بر مصادر فارسی، سعدی از مصدرهای عربی به ویژه از نوع ثلاثی مجرّد آن بسیار استفاده کرده است.

من از تو پیش که نالم که در شریعت عشق معاف دوســـت بدارند قتل عمداً را

غ . ۵

- اتّصالات ضمیر:

– اتّصال ضمیر متّصل فاعلی به ضمیر منفصل شخصی:

باورازمات نباشـــد تو در آیینه نگه کن تا بدانی که چه بودست گرفتار بلا را

غ . ۶

– اتّصال ضمیر شخصی به فعل در نقش مضاف‌الیه:

اوّل نظر ز دست برفتـــــم عنان عـــقل و آن را که عقل رفت چه داند صواب را

غ . ۹

– اتّصال ضمیر شخصی به قید در نقش مضاف‌الیه:

وانگه که به تیـــــرم زنی اوّل خبرم ده تا پیشترت بوسه دهم دست و کمـــان را

غ . ۱۸

– اتّصال ضمیر به اسم در نقش متمّم:

معلّمت همه شوخی و دلبری آموخت جفا و ناز و عتاب و ستمگری آموخت

غ . ۳۲

– اتّصال ضمیر شخصی به ضمیر منفصل در نقش مضاف‌الیه:

شب های بی توام شب گورست در خیال ور بی تو بامداد کنم روز محشر است

غ . ۶۳

– اتّصال ضمیر به حرف شرط در نقش متمّم:

من از کنار تو دور اوفتـاده ام نه عجـب گرم قرار نباشد که داغ هجـــران است

Archive of SID

www.SID.ir

غ . ۸۲

– اتّصال ضمیر به اسم در نقش مضاف‌الیه اسم دیگر:

گردن نهم به خدمت و گوشت کنم به قول تا خاطرم معّلق آن گوش و گردن است

غ . ۷۸

- کاربرد ضمیر منفصل به جای ضمیر مشترک:

چشم گریان مرا حال بـــگفتم به طبیب گفت یک بار ببوس آن دهن خندان را

غ . ۱۷

- کاربرد ضمیر متصل به جای ضمیر مشترک:

چشم سعدی به خـواب بیـند خـواب که ببـــستی به چشـــم ســحّارت

غ . ۳۶

- کاربرد ضمیر منفصل به جای متّصل:

نالهٔ زیر و زار من زارترست هر زمان بسکه به هجر می دهد عشق تو گوشمال من

غ . ۴۷۱

- کاربرد ضمیر شخصی برای غیر ذوالعقول:

بند بر پای تحمّل چه کند گـــر نکند انگبین است که در وی مگسی افتاده است

غ . ۸۵

- کاربرد «رای» فکّ اضافه با بسامد بالا :

قدح چون دور ما باشد به هشیاران مجلس ده

مرا بگذار تا حیران بماند چشـــم در ساقی

غ . ۵۸۶

- صرفه جویی در آوردن «را»ی مفعولی:

هر کـه بـاز آیـد ز در پنـدارم اوسـت تشـــنه مســـکین آب پنـــدارد ســـراب

بامـدادی تـا بـه شـب رویـت مپـوش تا بپوشـــــانی جـــــمال آفـــــتاب

غ . ۲۷

- تعدّد جمله در یک بیت (که از روش های سخن موجز است):

– سخن از نیمه بریدم که نگه کردم و دیدم که به پایان رسدم عمر و به پایان نرسـانم

غ . ۴۱۷

Archive of SID

www.SID.ir

- خرقه بگیر و می بده باده بیار و غم ببر بی خبرست عاقل از لذّت عیش بیهشان

غ . ۴۵۳

- گفته بودم چو بیایی غم دل با تو بگویم چه بگویم که غم از دل برود چون تو بیایی

غ . ۵۰۹

■ کاربرد افعال منفی در جمله واره‌های پایه و پیرو در جملهٔ مرکّب که حاصل معنی مثبت است:

- بسیار گذشتی و نکردی سوی ما چشم یکدم ننشستی که به خاطر نگذشتی

- قلاّب تو در کس نفکندی که نبردی شمشیر تو بر کس نکشیدی که نکشتی

غ . ۵۲۷

یا : چه کسی که هیچ کس را به تو بر نظر نباشد که نه در تو باز ماند مگرش بصر نباشد

غ . ۲۰۰

این ساخت نحوی در غزلیّات سعدی دامنهٔ وسیعی دارد؛ برای نمونه در غزل‌های ۵۲۲، ۱۸۸، ۱۲۳، ۱۲۷، ۱۲۲، ۲، ۴۶ و ... آن را می‌توان دید.

■ ناتمام گذاشتن جملهٔ بسیط یا مرکّب در مصراع اوّل و ادامهٔ آن با سازه یا سازه‌های جمله در ابتدای مصراع دوم که از عوامل ایجاد زبان گفتاری در شعر است:

آرام دلم بستدی و دست شکیبم برتافتی و پنجهٔ صبرم بشکستی

غ . ۵۲۴

یا : بیا که بر سر کویت بساط چهرهٔ ماست به جای خاک که در زیر پایت افکنده ست

غ . ۶۰

و یا : هزار بیدل مشتاق را به حسرت آن که لب به لب برسد، جان به لب رسانیدی

غ . ۵۴۰

■ کاربرد گروه قیدی با ساختاری خاصّ:

درین روش که تویی، بدین صفت که تویی، چنین... که تویی و ...:

درین روش که تویی پیش هر که بازآیی گرش به تیغ زنی روی باز پس نکند

غ . ۲۳۹

Archive of SID

www.SID.ir

■ کاربرد ترکیب خاصّی که فشردهٔ یک جمله است :

هر که جهان، هر که در آفاق، هر که در عالم، هر که دنیا و عقبی:

اگرت به هر که دنیا بدهند حیـــف باشد وگرت به هر چه عقبی بخرند رایگانی

غ . ۶۱

Archive of SID

www.SID.ir

نتیجه گیری

سعدی شاعری است که به سادگی و روانی سبک خراسانی نظر دارد و به تعبیری وی بزرگترین شاعر سبک خراسانی است که در عصر سبک خراسانی به سر نمی‌برد و تبیین سبک شخصی او بسیار دشوار است؛ به این معنی که در شعر هر شاعری می‌توان روی نکتهٔ خاصّی که تشخّص دارد تکیه کرد، امّا دریافت راز عظمت برخی از ابیات بسیار سادهٔ سعدی دشوار است. گاهی هیچ نکتهٔ خاصّی نیست مگر همین سادگی شعر او مشخّصهٔ اصلی سبکی او باشد.

مختصّات آوایی زبان قدیم را بیش از شاعران هم عصر خود (به جز مولوی) به کار می‌برد، از لغات کهن و نامانوس نیز در غزلیّاتش اثری نیست؛ با این حال برخی از موارد تازهٔ سبک عراقی را دارد؛ مثلاً قسم گفتن به جای قسم خوردن، کسی به جای که، نباشی به جای نبوی، دیدار به جای دیدن، خرسند به جای شاد و راضی و ... لغات فارسی اصیل قدیم را کم به کار می‌برد و به جای آن لغات عربی را جایگزین می‌کند. تعادل زبانی به لحاظ اخراج لغات مهجور فارسی و عربی و رسیدن به یک معیار زبانی که پایهٔ زبان امروز فارسی است، از شاخصه‌های غزل سعدی است. علاقهٔ فراوانی به استفاده از نام اعضای بدن دارد که دست، پا، روی و چشم از بسامد بیشتری برخوردار است. هنرنمایی او در کاربرد حروف اضافه شاخصهٔ دیگر سبک زبانی غزل او می‌تواند باشد و ترتیب نحوی خاصّ برخی ابیاتش شعر موسوم به سهل و ممتنع را ممکن می‌سازد.

Archive of SID

www.SID.ir

منابع و ماخذ

۱ – احمدی، بابک، (۱۳۸۴)، **ساختار و تاویل متن**، تهران ، نشر مرکز، چاپ هفتم.

۲ – بهار، محمّدتقی، (۱۳۸۲)، **سبک شناسی**، ۳ جلد، تهران ، امیرکبیر، چاپ نهم.

۳ – حمیدیان، سعید، (۱۳۸۳)، **سعدی در غزل**، تهران ، نشر قطره، چاپ اوّل.

۴ – ذکر جمیل سعدی، (۱۳۷۷)، **مجموعه مقالات**، سه جلد، تهران، سازمان فرهنگ و ارشاد، چاپ پنجم.

۵ – سجّادی، سیّد جعفر، (۱۳۷۳)، **فرهنگ اصطلاحات عرفانی**، تهران ، طهوری، چاپ دوم.

۶ – سعدی، مصلح‌الدّین، (۱۳۸۱)، **کلیّات**، به تصحیح فروغی، تهران، امیرکبیر، چاپ دوازدهم.

۷ – شفیعی کدکنی، محمّدرضا، (۱۳۸۱)، **شاعر آینه‌ها**، تهران ، انتشارات آگاه، چاپ سوم.

۸ – شمیسا، سیروس، (۱۳۸۵)، **سبک شناسی شعر**، تهران، انتشارات میترا، چاپ دوم.

۹ – _____، (۱۳۸۰)، **سبک شناسی نثر**، تهران، انتشارات میترا، چاپ پنجم.

۱۰– _____، (۱۳۸۶)، **کلیّات سبک شناسی**، تهران، انتشارات فردوسی، چاپ دوم.

۱۱ – غلامرضایی، محمّد، (۱۳۷۷)، **سبک شناسی شعر فارسی از رودکی تا شاملو**، تهران، انتشارات جامی، چاپ اوّل.

۱۲ – غیاثی، محمّدتّقی، (۱۳۸۶)، **درآمدی بر سبک شناسی ساختاری**، تهران، انتشارات شعلهٔ اندیشه، چاپ اوّل.

۱۳– فرشیدورد، خسرو، (۱۳۷۸)، **در بارهٔ ادبیّات و نقد ادبی**، جلد ۲، تهران، انتشارات امیرکبیر، چاپ سوم.

۱۳ – محجوب، محمّدجعفر، (۱۳۷۲)، **سبک خراسانی در شعر فارسی**، تهران، انتشارات فردوسی چاپ اوّل.

۱۴ – معین، محمّد، (۱۳۷۱)، **فرهنگ فارسی**، شش جلد، تهران، انتشارات امیرکبیر چاپ هشتم.

۱۵– موحّد، ضیاء، (۱۳۷۱)، **سعدی**، تهران، انتشارات طرح نو، چاپ سوم.

۱۶– ناتل خانلری، پرویز،(۱۳۸۲)، **تاریخ زبان فارسی**، سه جلد، تهران، انتشارات فرهنگ نشر نو، چاپ هفتم.

Archive of SID

www.SID.ir